

## منوچهر حقیقی

## شعر مدرن و تفکر علمی

تردیدی نیست که به دلیل شرایط اجتماعی و تفکرات هر دوره، شعر آن دوره نیز از ویژگیهای خاصی برخوردار است و شعر قرن بیستم هم از این قاعده مستثنی نیست. تی. اس. الیوت در این باره می‌گوید «به علت پیچیدگی تمدن مدرن، شعر مدرن هم باید پیچیده باشد.»<sup>(۱)</sup> شاید عمده‌ترین دلیل این پیچیدگی تأثیر روزافزون تفکر علمی بر اذهان عمومی باشد چرا که در قرن بیستم تنها دانشمندان نیستند که از بینش علمی برخوردارند بلکه شعرا و نویسندگان و حتی مردم عادی نیز روش زندگی و تفکرات خویش را بر آن اساس بنا نهاده‌اند. البته نفوذ این نوع تفکر به حریم ادبیات چندان هم بی‌سابقه نیست زیرا که از قرن نوزدهم با پیدایش مکتب‌های رئالیسم و ناتورالیسم چنین پدیده‌ای در ساحت رمان به چشم می‌خورد.

نویسندگانی چون امیل زولا و گوستاو فلور فرانسوی که از پرو پاقرص‌ترین حامیان کاربرد روش علمی در رمان‌نویسی بودند، برای نگارش داستانهایشان از همین روش استفاده می‌کردند. زولا یک رمان نویس را به مثابه جراحی می‌دانست که بر روی شخصیت‌های داستان خود جراحی می‌کند.<sup>(۲)</sup> به نظر فلور «هر چه هنر بیشتر پیشرفت کند، بیشتر علمی می‌شود همان‌گونه که علم نیز هنرمندانه می‌شود.»

تنها چند دهه بعد از فلور، یعنی در سال ۱۹۳۹، پل والرئ (۳)، یکی دیگر از شاعران فرانسوی، جملاتی مشابه نظریه زولا را طی یک سخنرانی خود در دانشگاه اکسفورد بر زبان آورده گفت «بیش از بررسی هر موضوع، نگاهی دقیق به زبان آن می‌اندازم معمولاً این کار را مانند جراحی انجام می‌دهم که ابتدا دستهای خود را استریزه و موضع عمل را میکرب زدائی می‌کند.» والرئ اضافه می‌کند «از این که واژه‌ها و قالب‌های سخن را به دستها و ابزار یک جراح شبیه می‌کنم مرا خواهید بخشید.» البته مقایسه یک نویسنده یا شاعر با جراح و دانشمند در همین مثالها خلاصه نمی‌شود چرا که

تقریباً هم زمان با پل والر، ازرا پاوند<sup>(۴)</sup> و مارین مور<sup>(۵)</sup> نیز از جمله شعرایی بود که وظیفه شاعر دانشمند را مشابه یکدیگر می‌پنداشتند.

شاید بتوان به عنوان مهم‌ترین تأثیری که تفکر علمی بر شعر مدرن بر جای نهاد از عامل شخصی‌زدائی (depersonalization) نام برد و شاعری که بیش از همه در این راه اصرار می‌ورزید کسی - تی. اس. الیوت نبود. در این باره او می‌گوید: «پیشرفت یک هنرمند منوط به یک خود ایثاری یا از شخصی مستمر و مدام یعنی محو شخصیت اوست. به عبارت دیگر در این شخصیت زدائی است هنرمند به بینش علمی نزدیک‌تر می‌گردد»<sup>(۶)</sup>. برای نمایاندن فرایند خلاقیت ادبی الیوت اصطلاحات آزمایشگاهی متوسل می‌شود. و می‌گوید: «ذهن شاعر به یک تکه طلای سفید می‌ماند وقتی در ظرفی مملو از اکسیژن و دی اکسید سولفور قرار داده می‌شود، با شدت هر چه تمام‌تر و ما کاتالیزور فعال می‌شود»<sup>(۷)</sup>. مارین مور، شاعره آمریکائی، نیز نظر مشابهی ابراز داشته معتقد است «شاعر و دانشمند هر دو مترصد یافتن سرنخ هستند، هر دو باید انتخاب را محدود کنند و برای رسیدن به دقت نظر نهایی تلاش نمایند چرا که شعر نیز چون علم فرایند اکتشاف است»<sup>(۸)</sup>.

دقیقاً روشن نیست که آیا شخصیت زدائی در شعر معاصر تنها در نتیجه علمی شدن تفکر است دلائل دیگری چون مخالفت شدید با روش شعرای رمانتیک و سمبولیست (نمادگرایی) اوائل و اواخر قرن نوزدهم نیز در آن دخالت دارد. تردیدی نیست که شخصیت‌گرایی این گروه از شعرا در قرن نوزدهم به حدی رسیده بود که به کلی از دنیای بیرون فارغ شده و تنها در تخیل خود سیر می‌کردند هر چه در دنیای ملموس و واقعی می‌دیدند و می‌شنیدند از صافی ذهن و تخیل خود می‌گذراندند و صورتی که تمایل داشتند به بینند و بشنوند در می‌آوردند: آنها دنیای آرمانی خود را در تخیل جستجو می‌کردند و برای خلق چنین دنیایی مواد خام خود را از دنیای واقعی به عاریت می‌گرفتند شعرای امروز نیز با وجود اینکه از دنیای تخیلی چندان هم گریزان نمی‌باشند، لیکن به خوبی دریافته‌اند که دنیای امروز دنیای علم است. در واقع تضادی که بین سادگی و بی‌پیرایگی شعر معاصر و معاصر پیچیده درون آن وجود دارد، از همین جا ناشی می‌گردد.

فرایند شخصیت زدائی شعر معاصر را بیشتر به سمت عینیت‌گرایی (Objectivity) سوق داد است. حالتی که در آن شاعر به میل خود و یا به اجبار از صحنه شعر و مداخله مستقیم و حضور در اجتناب می‌کند و این دقیقاً رفتاری است که رئالیست‌ها و ناتورالیست‌های قرن نوزدهم و بیستم از شا و نویسندگان انتظار داشته و دارند. بهترین شاهد این مدعا گفته فلوبر است که معتقد بود نویسنده باید

غزل سرائی و تفسیر مسائل دوری کند و شخصیت او نباید در صحنه داستان حضور داشته باشد. بدان معنی بود که شاعر یا نویسنده به گونه یک واسطه عمل کرده چهره‌هایی را که دیده یا دربار شنیده است به خوانندگان خود بنمایاند و یا القاء نماید. نویسنده در این باره نظری خاص ارائه ندهد قضاوت نهایی را به عهده خوانندگان سپرده است. در واقع از شاعر یا نویسنده انتظار می‌رفت یک دوربین عکاسی عمل کرده تنها صحنه‌های واقعی را منعکس سازد و از اظهار نظر خودداری چرا که شاعر با ابراز عقیده خود شعر را دوباره بسوی فردگرایی و ذهنیت‌گرایی سوق می‌دهد - تفکر و بینش علمی در تضاد می‌باشد.

البته باید گفت که تمام شعرای مدرن نیز با شعرایی نظیر الیوت، پاوند، مارین موروپل و ال: تلاش می‌کردند از دخالت و اظهار نظر مستقیم در نوشته‌های خود خودداری نمایند، هم عقیده طبعاً از این نظریه پیروی هم نمی‌کردند. اما جالب آنکه در شعرهای شعرایی نظیر الیوت هم نکات چشم می‌خورد که با تئوریهای آنها در مورد شخصیت زدائی در تضاد است. به قول جیمز اسکات (James Scully) شاید شخصیت زدائی نقابی باشد برای پنهان داشتن این واقعیت که شخصیت مشغله ذهنی همیشگی شاعر است. (۹) و شاعر که پیوسته با میل درونی و باطنی خود که او را به فردگرایی و ذهنیت‌گرایی می‌راند در تعارض است و تلاش می‌کند شخصیت خود را ندیده‌گرفته نوشته خود عینیت‌گرایی به بخشد تا هم با شرایط تفکر علمی منطبق باشد و هم از آن مشغله‌ده فارغ گردد. شاعر خوب می‌داند که دید علمی - تکنولوژیکی قرن بیستم کلی‌گراست نه فردگرا، باید به زبانی سخن گفت که همه انسانها را شامل می‌شود و نه تنها شاعر یا گروه خاصی را. در ذره‌بین علم تجربی همه انسانها به یک چشم دیده می‌شوند و تفاوتی میان آنها نیست و دنیای در افراد یعنی حالات روحی، عاطفی و روانی آنها نادیده گرفته می‌شوند. در این نوع بینش همه انسانها می‌توان در چند فرمول مشخص خلاصه کرد. در واقع حتی الیوت و پاوند هم با وجود تعصبی که باره شخصیت زدائی از خود نشان می‌دهند، تصاویر اشعار خود را طوری ارائه می‌کنند که گرچه ظاهر در مورد همه انسانها صدق می‌کند اما هر خواننده‌ای می‌تواند از آنها برداشتی شخصی و انفرادی استخراج نماید. به عبارت دیگر در حالیکه زبان شعر و تصاویر آن کاملاً عین‌گراست، برداش خواننده از آن ممکن است کاملاً ذهن‌گرایانه باشد. شاید هم هدف اینست که به خواننده فرصت شود که خود آن طوری که می‌خواهد مطلب را برداشت کند و شاعر نظر خود را بر او تحمیل نکند باید در نظر داشت همانطوریکه قبلاً گفتیم همه شعرای مدرن از این اصول پیروی نمی‌کردند

آنهايي که بيشتر شعرهاي رمانتيک، سمبوليستي يا سوررئاليستي مي نوشتند و مي نويسند، مخالف سرسخت شخصيت زدائي بوده و هستند. از آن جمله ساموئل باتلر پيتر (۱۰) که هميشه از اين «جنبش علمي» گلایه داشت و معتقد بود که «اين جنبش هميشه به سوي انواع مختلف عناصر بيروني گرايش دارد...» (۱۱) به عقیده جيمز اسکالي، پيتر بر اين باور بود که درون مايه و نيروي شعر از شخصيت شاعر سرچشمه مي گيرد. او براي شخصيت شاعر اهميت به سزائي قائل بود. در شعر اليوت شاعر بدون آنکه خود تحت تأثير قرار گيرد، مسبب تحولاتي در خواننده مي شود در حالیکه پيتر شخصيت شاعر را يک واقعيت فزيکي مي داند که داراي پيچيدگي جسمي - معنوي است که از طريق شعر او متجلي مي گردد. (۱۲)

علاوه بر پيتر. اي. اي. کامينگز (E.E. Cummings) و والاس استيونس (Wallace Stevens) نيز از جمله شعرائي بودند که سرسختانه با تفکر علمي و نفوذ آن در ادبيات مخالفت مي ورزيدند. به قول استيونس «بدون شخصيت شاعر، شعري وجود نخواهد داشت و به همين دليل است که تعريفی برای شعر پيدا نکرده اند و پيدا نخواهد شد.»

حال بد نيست به جنبه ديگري از شعر مدرن توجه نمايم که باز هم به تحولات فکري قرن نوزدهم و بيستم مربوط مي شود. در اين مورد ذکر نکاتي ضروري بنظر مي آيد. اول آنکه علم روانشناسي قرن نوزدهم و بيستم که فرويد و يونگ پايه گذار آن بودند تأثير بسيار عميقي بر تفکر قرن بيستم بخصوص افکار نويسندگان و شعرا برجا گذاشت. شعر و نثر مدرن با وجود تاکيد علم تجربی بر برون گرایی، گرايش زيادي به درون گرایی يا فرايندهاي ذهني انسان دارد، در زمينه نثرنويسي، نويسندگاني چون جيمز جويس، پروست، هنري جيمز، دي. اچ. لارنس شواهدی بر اين مدعا هستند. رمانتيک هاي اوائل قرن نوزدهم به کاوش در پيچيدگيهاي ذهني انسان به عنوان درون مايه شعر علاقه خاصي نشان مي دادند. در شعر مدرن نيز نه تنها از اين علاقه کاسته نشده است بلکه به آن افزوده نيز شده است.

بديهي است که در قرن بيستم با پيشرفت حيرت آور تکنولوژی و علم بينش علمي و برون گرايانه بيشتر رواج يافته و در عين حال علم روانشناسي نيز از اعتبار بيشتری برخوردار شده است و در تضاد با علم تجربی، بينش درونگرايانه و روانکاوانه را ترويج داده است.

اين دو بينش در باره واقعيت نظرات متفاوت و حتي متضادي را ارائه مي دهند. اختلاف عقیده بر سر معني و مفهوم واقعيت از همين تضاد ناشی مي گردد؛ يکي واقعيت را در دنياي بيرون و اشياء قابل رویت و ملموس جستجو مي کند حال آنکه ديگري در درون انسان به کاوش واقعيت مي پردازد.

واقعیت مورد قبول علم تجربی قابل سنجش و اندازه‌گیری با معیارهای علمی است حال آنکه واقعیت از دید روانشناسی چنین نیست. کشمکش درونی انسان قرن بیستم هم از همین تضاد سرچشمه می‌گیرد چون او نمی‌داند بالاخره کدام یک از این دو پیش او را بسوی واقعیت و حقیقت رهنمون خواهد شد. حاصل این کشمکش و تنش درونی نیز چیزی جز اضطراب و احساس فقدان امنیت در زندگی امروز انسانهای قرن بیستم نمی‌باشد.

ممکن است از خود سؤال نمائیم در این بحران و بلا تکلیفی فکری، شعر مدرن چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟ شعر مدرن در پی آنست که نمایانگر سردرگمی فکری و تضادی باشد که میان جنبه‌های سنجیدنی و غیرقابل سنجش، تجارب وجود دارد. همانطوریکه قبلاً عنوان شد شعرای رمانتیک هر یک راه حل فردی را برای حل این مشکل یافتند لیکن شعرای مدرن تضاد در پیش‌ها و برداشت‌ها را عملاً در شعر خود نشان می‌دهند اما راه حلی را ارائه نمی‌کنند. پیام آنها اینست که مشکل انسان را تشخیص داده‌اند و آنرا درک می‌کنند اما راه حلی برای آن نیافته‌اند. شاید هم منظورشان اینست که در این مورد اصلاً راه حلی وجود ندارد و یا یافتن آن بر عهده خواننده است. به این ترتیب یکی دیگر از ویژگیهای شعر مدرن به نمایش گذاشتن موقعیت انسان‌های قرن بیستم است بدون اینکه شاعر نظری برای بهبود این وضع ارائه دهد، یعنی از اظهار نظر و تفسیر مستقیم خودداری می‌کند. برای دستیابی به این هدف او ناچار است عینیت‌گرایی را مراعات نماید. لازمه عینیت‌گرایی شخصیت زدایی است و سرانجام در مرحله نوشتاری او باید زبان و سبک خود را طوری انتخاب و تنظیم کند که با هدفهای بالا منطبق باشد. برای نمایاندن وضع انسان و کشمکش‌های درونی و بیرونی او، شاعر باید از تصاویر شعری یا تشبیهاتی بهره‌گیرد که گویا و رسا باشند و بتوانند پیام مورد نظر او را منتقل نمایند. نمونه خوبی از این نوع تصاویر شعری را می‌توان در شعر «در یک ایستگاه مترو» از را پاوند یافت:

شیخ چهره‌ها در میان جمعیت گلبرگهای روی شاخه‌ای سیاه و خیس

در این شعر کوتاه ایماژیستی (Imagist) چهره انسانهایی که در ایستگاه مترو ایستاده یا رفت و آمد می‌کنند به گلبرگهایی تشبیه شده که بر روی شاخه تیره و خیس یک درخت دیده می‌شوند. این تصویر بیانگر رفتارهای انسان متمدن و به هم فشردگی محیط زندگی آنهاست. آنها بیشتر شبیه اشباحی سرگردانند که دیگر به انسانها نمی‌مانند و گوئی تمدن صنعتی انسانیت آنها را از آنها گرفته است و همه مسخ شده‌اند.

در اشعار الیوت هم شاهد تصاویر روشن و مشابهی می‌باشیم که مسخ شدن انسان‌ها و یک شکل شدن آنها را در اثر تمدن جدید و زندگی ماشینی نشان می‌دهد.

شهر غیر واقعی!

در مه غلیظ سحرگاه یک روز زمستانی

سیل جمعیت روی پل لندن جاری بود،

نیاندیشیده بودم که مرگ این همه را به حال خود گذاشته است.

آهی کوتاه و نامنظم می‌کشیدند،

و نگاه هر یک از آنها تنها به جلوی پاهایش خیره شده بود. (۱۳)

کاربرد تصاویر شعری واقع‌گرایانه، شعر مدرن را به واقعیت زندگی انسانهای مدرن نزدیک‌تر می‌کند اما برای دست‌یابی به واقعیت بیشتر، باید از تصنع در شعر هم اجتناب شود. به نظر شعرای مدرن، تصنع در شعر به منزله پرده‌پوشی حقایق زندگی انسانهاست در حالیکه صداقت در نمایاندن این حقایق که شاعر پی می‌گیرد، به خواننده اطمینان می‌دهد که هدف شاعر تنها سرودن شعر نبوده است، بلکه او هدفی والاتر از آن یعنی ارائه حقایق هر چند تلخ زندگی انسانها را مدنظر داشته است. در این حالت شعر وسیله‌ای نیست برای زیبا جلوه‌دادن زشتیها و تلخیهای زندگی و ایجاد امید کاذب در انسانها. از طرفی چون این تصاویر عمدتاً به طور پراکنده از صحنه‌های گوناگون زندگی و ظاهراً به طور تصادفی انتخاب و ارائه شده‌اند، به یک نفر یا یک موقعیت خاص محدود نشده و جنبه کلی یا حتی جهان شمولی به خود می‌گیرند. چه بسا خواننده خود را در این تصاویر می‌بیند و احساس می‌کند آنچه را که او نمی‌توانسته بیان کند شاعر برای او بیان کرده است. در این حالت شعر مدرن می‌تواند به انسانها آگاهی داده آنها را در جریان واقعیاتی قرار دهد که اکثر انسانها نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به پذیرند و از آنها می‌گریزند. علاوه بر آن این شعر می‌تواند جنبه آموزنده نیز داشته باشد، یعنی به انسانها تفهیم نماید که از توهمات دوری اختیار کنند، با واقعیات ملموس ولی گزنده روبرو شوند و دست از گریز بردارند و برای معضلات خود چاره‌اندیشی نمایند. شعر مدرن در عین وفاداری به واقع‌گرایی، عینیت‌گرایی و ساده‌گرایی، از یک طرف سنت‌گرا و از طرف دیگر سنت‌ستیز است: به این معنی که گرچه اکثر شعرای مدرن تماماً با اصول و قواعد نوشتاری شعر سنتی سرستیز دارند، چون سنت‌ستیزی یکی از ویژگیهای تجددگرایی در ادبیات است، آنها بنا بر ضرورت از پیشینیان خود، به ویژه از سبک‌های متافیزیکی و نمادگرایی آنها، درسهای زیادی را آموخته‌اند. شعرایی نظیر

جان دان John Donne، شاعر متافیزیک قرن هفدهم انگلستان، شارل بودلر، استفن مالارمه و سایر شعرای نمادگرایی قرن نوزدهم. این شعرا در بسیاری موارد الهام بخش شاعر مدرن می‌باشند تا او بتواند کشمکش‌ها و تنش‌های درونی و بیرونی انسان قرن بیستم را در شعر خود منعکس نماید و نشان دهد که انسان تنها در ظاهر خویش خلاصه نمی‌شود بلکه دنیایی ژرف‌تر در درون او وجود دارد که حقیقت هستی اوست. تنها به یاری عناصر متافیزیک و نمادگرایی که او می‌تواند چند بعدی بودن تجارب انسانها را مطرح نماید و با تلفیق واقع‌گرایی و جنبه‌های موردلذوم از شعر سنتی است که او می‌تواند به هدف خود که همانا ارائه واقعیت چندگانه انسان است دست یابد.

۱- Tradition and the Individual Talent

۲- Le Roman Experimental (1880)

۳- Paul Valery

۴- Ezra Pound

۵- Marianne Moore

۶- Tradition and the Individual Talent

۷- همان مقاله

۸- Scully, James, Modern poets on Modern poetry, London, Collins, Fantana, 1971, P.8.

۹- همان منبع

۱۰- Samuel Butler Yeats

۱۱- Modern poets on Modern Poetry, P.10.

۱۲- همان منبع

۱۳- The Waste Land, lines 60-65.